

راهنمای ادبیات معاصر

(شرح و تحلیل گزیده شعر نو فارسی)

دکتر سیروس شمیسا



نشریه قلم

تهران - ۱۳۸۳

شمیسا، سیروس ۱۳۲۸ -
راهنمای ادبیات معاصر (شرح و تحلیل گزیده شعر نو فارسی) / سیروس شمیسا. - [تهران]: نشر
میترا، ۱۳۸۳
[۷۲۰] ص.
ISBN 964 - 8417 - 06 - 7

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. [۷۰۷] - ۷۰۸ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. شعر آزاد - - قرن ۱۴ - - تاریخ و نقد. ۲. شعر فارسی - - قرن ۱۴ - - تاریخ و نقد. ۳. شاعران
ایرانی - - قرن ۱۴. الف، عنوان. ب. عنوان: شرح و تحلیل گزیده شعر نو فارسی.
۲ ر ۸۴ ش / ۳۸۱۱ PIR ۸ فا ۱ / ۶۲۰۹
کتابخانه ملی ایران ۸۳ - ۹۵۳۲ م



راهنمای ادبیات معاصر

دکتر سیروس شمیسا

چاپ نخست: پائیز ۱۳۸۳ - چاپ: چاپخانه تابش

شمار: ۱۵۰۰ نسخه

حروف نگاری: میترا (الهام یگانه)

حق هرگونه چاپ و انتشار برای نشر میترا محفوظ است.

نشر میترا: تهران، خیابان مجاهدین اسلام، شماره ۲۶۲، تلفن: ۳۱۳۳۵۰۵

شابک: ۹۶۴ - ۸۴۱۷ - ۰۶ - ۷ ISBN: 964 - 8417 - 06 - 7

www.mithra-pub.com

فهرست مطالب

پیشگفتار

۱۱

۲۳	 کلیاتی در باب شعر نو.
۲۳	 سبک شعر نو.
۲۶	 صورت شعر نو.
۳۴	 معنی در شعر نو.
۳۶	 قالب به جای سبک.
۳۶	 شعر سیاسی.
۳۶	 سمبولیسم اجتماعی.
۳۷	 تمثیل کوچک، تمثیل بزرگ.
۳۷	 چند فرق شعر نو و شعر سنتی.
۴۱	 بحثی در سبک‌شناسی شعر نو.
۴۱	 مفهوم معاصر بودن.
۴۲	 قالب.
۴۴	 تغییر سبک.

۴۶	تغییر عناصر
۴۷	عناصر مضمون ساز
۴۷	سبک ها نمی میرند
۴۸	وحدت طولی
۴۹	فصاحت و بلاغت
۵۰	بازآفرینی و واگویی
۵۱	ادبیات یک مقوله منسجم و مستمر
۵۱	متن و حاشیه
۵۳	معنی در شعر نو
۶۴	عوامل مؤثر در معنی
۶۴	بحث بی پایان معنی
۶۷	درباره فرم
۶۷	وزن
۶۸	وزن نیمایی
۷۱	وزن آهنگین یا شاملویی
۷۵	وزن نثری (یا حرفی یا کلامی)
۷۵	زبان
۸۱	شعر یا نثر
۸۹	نیما یوشیج
۹۱	درباره نیما یوشیج
۹۶	سبک نیما
۹۷	مختصات فکری
۹۸	سمبولیسم اجتماعی
۱۰۰	بسگفت های شعر نیما
۱۰۰	مختصات ادبی
۱۰۱	ایجاد رابطه بین خود و طبیعت
۱۰۲	زبان نیما
۱۱۱	برخی از نظریات نیما
۱۱۵	نیما از چشم دیگران
۱۱۹	اشکالات متن

۱۲۱	ققنوس
۱۲۷	درباره ققنوس
۱۲۷	ققنوس عطار
۱۳۱	آی آدمها
۱۳۶	داستانی نه تازه
۱۳۸	داستان باستان
۱۳۹	پادشاه فتح
۱۴۷	ارسال المثل
۱۴۸	روایت شعر
۱۵۴	مہتاب
۱۵۷	نازک‌آرای
۱۶۲	اجاق سرد
۱۶۶	هنگام که گریه می‌دهد ساز
۱۷۰	تا صبح دمان
۱۷۲	در شب سرد زمستانی
۱۷۴	مرغ آمین
۱۸۹	قایق
۱۹۳	داروگ
۱۹۷	خانه‌ام ابری است
۲۰۰	ری را
۲۰۴	هست شب
۲۰۸	برف
۲۱۳	افسانه
۲۳۴	شخصیت مبهم افسانه
۲۳۶	افسانه ملقمه‌یی از نو و کهن
۲۳۶	افسانه شعر رمانتیک
۲۳۷	زبان خراسانی
۲۳۸	اشکالات زبانی نیما
۲۳۹	درآمیختگی زبان امروز و دیروز، زبان نیما
۲۴۱	فضاهای فکری
۲۴۳	خلاصه کلام

۲۴۴	چند شعر کهن
۲۴۵	چند رباعی
۲۴۷	انگاسی
۲۴۹	میرداماد
۲۵۰	از پس پنجاهی و
۲۵۳	فروغ فرخزاد
۲۵۶	شعر فروغ
۲۶۳	آراء و اندیشه‌های ادبی فروغ
۲۶۶	فروغ از نگاه دیگران
۲۷۵	آیه‌های زمینی
۲۸۲	هدیه
۲۸۴	دیدار در شب
۲۹۶	وهم سبز
۳۰۴	فتح باغ
۳۱۶	پرنده فقط یک پرنده بود
۳۱۸	تولدی دیگر
۳۲۵	بعد از تو
۳۳۱	پنجره
۳۳۸	ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد
۳۵۹	پرنده مردنی است
۳۶۲	غزل
۳۶۳	عاشقانه
۳۶۵	مرداب
۳۹۶	سهراب سپهری
۳۷۱	درباره سهراب سپهری
۳۷۶	اشاره به آراء و افکار سپهری
۳۷۷	قضاوت در مورد سپهری
۳۷۹	نظر بزرگان درباره سپهری
۳۹۰	صدای پای آب

مسافر ۴۱۱

در گلستانه ۴۲۴

نشانی ۴۲۷

آفتابی ۴۴۲

ندای آغاز ۴۴۴

دوست ۴۴۸

تا نبض خیس صبح ۴۵۲

هم سطر، هم سپید ۴۵۵

بی روزها عروسک ۴۵۸

تنهای منظره ۴۶۴

..... ۴۶۷

..... ۴۶۹

..... ۴۷۱

..... ۴۷۲

..... ۴۷۳

..... ۴۷۴

..... ۴۷۵

..... ۴۷۶

..... ۴۷۸

..... ۴۸۰

..... ۴۸۵

..... ۴۸۷

..... ۴۸۸

..... ۴۹۰

..... ۴۹۸

..... ۵۰۰

..... ۵۰۷

..... ۵۰۷

..... ۵۰۸

..... ۵۰۸

..... ۵۰۸

پیغام.....	۵۱۰
غزل ۳.....	۵۱۲
آن‌گاه پس از تندر.....	۵۱۴
نکات ادبی.....	۵۲۲
زبان.....	۵۲۳
نکات فکری.....	۵۲۴
درباره آن‌گاه پس از تندر.....	۵۲۴
سبز.....	۵۲۶
قصة شهر تنگستان.....	۵۲۹
چند توضیح.....	۵۳۸
سخنان اخوان درباره این شعر.....	۵۳۹
سخن دیگران درباره این شعر.....	۵۴۱
کتیبه.....	۵۴۲
سخنان اخوان درباره این شعر.....	۵۴۶
نظر دیگران درباره کتیبه.....	۵۴۷
ناگه غروب کدامین ستاره؟.....	۵۴۹
زبان.....	۵۵۶
ادبیات.....	۵۵۶
سخنان اخوان درباره ناگه غروب کدامین ستاره؟.....	۵۵۶
مرد و مرکب.....	۵۵۸
زبان.....	۵۶۸
نکات ادبی.....	۵۶۹
سخنان اخوان درباره مرد و مرکب.....	۵۷۰
سخن دیگران درباره این شعر.....	۵۷۲
خان هشتم و آدمک.....	۵۷۳
خوان هشتم.....	۵۷۳
آدمک.....	۵۸۴
زبان.....	۵۸۸
ادبیات.....	۵۹۰
نکات فکری.....	۵۹۲
سخنان اخوان درباره خوان هشتم و آدمک.....	۵۹۲

۵۹۵	 اشعار در قوالب کهن
۵۹۷	 تسلی و سلام
۵۹۹	 در پچه‌ها
۶۰۰	 ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم

احمد شاملو ۶۰۵

۶۰۷	 دربارهٔ احمد شاملو، الف بامداد
۶۱۰	 زبان
۶۱۴	 ادبیات
۶۲۱	 خطر شعر شاملویی
۶۲۳	 فکر
۶۲۶	 نمونه‌یی از افکار و عقاید شاملو
۶۲۷	 سخن دیگران دربارهٔ شاملو
۶۳۱	 شبانه
۶۳۵	 از مرگ
۶۳۷	 مرگ ناصری
۶۴۳	 شعر، رهایی ست
۶۴۶	 مرثیه
۶۵۰	 و حسرتی
۶۶۳	 فصل دیگر
۶۶۶	 عقوبت
۶۷۱	 سرود برای مرد روشن که به سایه رفت
۶۷۶	 شبانه
۶۸۰	 شبانه
۶۸۴	 از این گونه مردن
۶۸۸	 سرود ابراهیم در آتش
۶۹۶	 ترانهٔ تاریک
۶۹۸	 در این بن بست
۷۰۲	 عاشقانه
۷۰۵	 حکایت

۷۰۷

کتابنامه

۷۰۹

واژه‌نامه

۷۱۳

نامنامه

www.ketab.ir

پیشگفتار

من در زمان جوانی چند سالی در دانشگاه ادبیات معاصر تدریس می‌کردم. در این زمینه کتاب کم بود و مقالات پراکنده در جُنگ‌ها و مجلات قدیمی برای دانشجویان قابل دسترسی نبود. برخی از همکاران بر مبنای کتاب از صبا تا نیما و کتب مشابه دیگر بحث را تا نیما می‌کشاندند و جلوتر نمی‌آمدند. من اولاً بیشتر به متن توجه داشتم و ثانیاً از نیما به بعد را تعقیب می‌کردم. یعنی آن چیزی را که عملاً به آن ادبیات معاصر گفته می‌شود در کلاس می‌خواندم و توضیح می‌دادم و دانشجویان را در عمل با این شیوه جدید ذهن و زبان آشنا می‌کردم. از یادگار آن سال‌ها سه کتابِ نگاهی به سپهری و نگاهی به فروغ و داستان یک روح (بوف کور) چاپ شده است. یکی دو سال پیش دوباره به مناسبتی تدریس این درس کوتاه زمانی بر عهده من واگذار شد. این بار مسأله فرق می‌کرد. هم کتب و مقالات فراوانی در زمینه شعر و نثر معاصر در دست بود و هم دیگر آن تابو شکسته شده و سخن گفتن از فروغ و شاملو ایجاد غرابت و اشکال نمی‌کرد. اما همچنان بجای یک کتاب درسی جمع و جور در این زمینه خالی به نظر می‌رسید، حتی کتابی که فقط مشتمل بر گزیده‌بی از آثار شاعران بزرگ معاصر باشد با توضیحاتی برای فهمیدن

متن. قیمت گران کتاب و کوتاهی یک نیمسال تحصیلی اجازه نمی‌دهد که هر چند هفته به چند هفته دانشجو به خرید کتابی جدید اقدام کند. لذا بار دیگر به همان جزوه قدیمی‌ام که مشتمل بر آثار معروف شاعران معروف معاصر بود رجوع کردم و آن را هنوز کارآمد یافتم.

به نظر من پنج شاعر بزرگ معاصر - نیما یوشیج، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، مهدی اخوان ثالث، احمد شاملو - به درجه‌یی از قبول و اعتبار رسیده‌اند که چه بخواهیم و چه نخواهیم در تاریخ ادبیات ما حضور به هم رسانده‌اند. اکنون این هر پنج در گذشته‌اند و لذا تا حدودی از تیررس حب و بغض‌های بی‌مورد دور شده‌اند و سخن‌گفتن از آن‌ها در محافل علمی آسان‌تر شده است. ملاک انتخاب من در این کتاب، اشعار خوب و معروف بوده است، اشعاری که در اکثر گزیده‌ها انتخاب شده‌اند. در مورد هر شعر بحث‌هایی کلی جهت آشنایی خواننده و ورود به متن مطرح کرده‌ام و بدیهی است که مراد من بحث‌های همه‌جانبه تفصیلی نبوده است و لذا عرصه بحث برای مُعَلِّم و مُتَعَلِّم باز است. به نظر من آشنایی با متن مهم‌تر از آشنایی با تاریخچه شعر نو و مسائل تاریخ ادبیاتی آن است و این گونه مسائل باید پا به پای متن پیش برود و البته در این زمینه‌ها هم کتاب‌های مفیدی در دسترس است. به هر حال هدف من جمع‌آوری بهترین و معروف‌ترین اشعارِ بهترین و معروف‌ترین شاعران معاصر در یک کتاب بود با حجمی قابل قبول که دانشجویان را از رجوع به کتب مختلف تا حدی بی‌نیاز کند. لذا به زندگی و سبک هر شاعر هم اشاراتی کرده‌ام. از آنجا که دیوان کامل اشعار همه این شاعران (بجز اخوان) به صورت کامل چاپ شده است از ذکر نام مجموعه‌های مختلف اشعار ایشان که در زمان حیاتشان به تدریج چاپ شده است پرهیز کرده‌ام.

بدیهی است که دلیل انتخاب این پنج شاعر بر نفی شاعران دیگران دلالت نمی‌کند، خوشبختانه چند شاعر خوب دیگر هم داریم که می‌توان به همین ترتیب اشعاری از آنان برگزید و تفسیر و تحلیل کرد. به نحوی که در مقدمه کتاب اشاره کرده‌ام بین شعر نو و شعر معاصر فرق است. برخی از شاعران خوب معاصر در شیوه‌های سنتی یا نو-سنتی درخشیده‌اند که در مجالی وسیع‌تر باید به آنان نیز پرداخته شود. شعر نو مهم‌ترین شاخه ادبیات معاصر است و لذا به مجاز جزء و کل ادبیات معاصر خوانده می‌شود و گرنه

پیداست که امثال شهریار و رهی معیری و حمیدی شیرازی و سایه و سیمین بهبهانی ... هریک با شیوه شعری خاص خود جزو شاعران بزرگ معاصرند.

در تنظیم نهایی کتاب، که به کتب منتشره در سال‌های اخیر نگاه می‌کردم هرجا مطلب گفتنی‌یی یافت‌م سعی کردم به جای سخن خود از آن‌ها استفاده کنم، تا حضور محققان و شاعران و دست‌اندرکاران ادب معاصر در این کتاب بیشتر شود. از جمله در معیار‌گزینش شعرها مطلبی از زنده‌یاد مختاری دیدم که محک من هم هست:

«الف. حد عام قابل قبول

ب. قدرت نمایندگی شعر از سوی شاعر

پ. نظر شخصی من»^۱

این شاعران هر کدام در موقعیتی هستند که طرفداران خاصی دارند که ممکن است سبک دیگران را نپسندند مثلاً طرفداران اخوان معمولاً سپهری را نمی‌پسندند یا طرفداران شاملو اخوان را نمی‌پسندند و غیره و غیره که دیدم مختاری چنین اشاره کرده است:

«هنوز هم کم نیستند کسانی که یک دستگاه شعری، یا یک مبنای ذهنی و یا یک الگوی ذوقی و از همه بدتر حتی یک گرایش عقیدتی-سیاسی را اساس پسند و ارزیابی قرار می‌دهند ... اینان مثلاً یا اخوان را ملاک و معیار اصلی خویش می‌کنند و در نتیجه رویایی و احمدی و حقوقی و آزاد و ... را از دایرهٔ خلاقیت بیرون می‌رانند و یا شاملو را اساس قرار می‌دهند و اخوان و سپهری و جلالی و خویی و ... را نمی‌پسندند و رد می‌کنند ...»^۲

و جوب تألیف چنین گزیده‌هایی چه در نظم و چه در نثر، مطلبی نیست که احتیاج به دلیل داشته باشد. امروزه حجاب زبان باعث شده است که علاقه‌مندان به ادبیات، نه فقط پزشک و مهندس و چه و چه، بلکه کسانی که علوم انسانی هم - مثلاً روانشناسی و زبان‌شناسی و فلسفه و تاریخ ... - خوانده‌اند بتوانند از ادبیات قدیم ما استفاده کنند و لذا

۱. هفتاد سال عاشقانه، محمد مختاری، نیرازه، ۱۳۷۸، ص ۶.

۲. همان، ص ۲.

مشاهده می‌شود که نسل جدید محققان معمولاً به سراغ ادبیات معاصر می‌روند، از سوی دیگر در دانشگاه‌های خارج هم که فارسی می‌خوانند عمده کار متمرکز بر ادبیات معاصر است و به دنبال گزیده‌هایی هستند که به نحوی شرح و بسطی هم داشته باشد. من اخیراً متوجه شده‌ام که مقالات زبان‌شناسان جوان که مثلاً درباره نظریه‌های ادبی مطلبی نوشته‌اند غالباً مبتنی بر شعر سهراب سپهری است و حتی به حافظ و سعدی هم التفاتی نداشته‌اند. حقیقت این است که زبان دچار تغییر شده است و معارف لازم برای برخورد با ادبیات کهن مهجور گشته و لذا آن همه تصاویر شاعرانه و نوآوری‌های زبانی و فکری و ادبی از حیطه نگاه ادب‌دوستان کنار رفته است. به نظر من باید این حقیقت تلخ را پذیرفت و به جای آه و ناله لااقل همین مجموعه ادبیات معاصر را هرچه علمی‌تر و عملی‌تر در دسترس جوانان و «اهالی امروز» قرار داد و از این طریق ارتباطی با کل ادبیات فارسی ایجاد کرد.

اکنون که از این فاصله چند ساله به این پنج شاعر نگاه می‌کنم می‌بینم که در علت وجودی هر یک حکمت و فلسفه‌یی بود.

۱. نیما آفریده شده بود تا به ما یادآور شود که جهان تغییر کرده و دیگر باید طور دیگری دید و طور دیگری شعر گفت. پا به پای ادبیات جهانی راه رفت. دوره محتشم کاشی و سروش اصفهانی با همه خوب و بد هایشان تمام شده است.
۲. فروغ آفریده شده بود تا احساسات و عواطف زنانه را که هیچ وقت به صورت وسیع و صریح و قاطعی در ادبیات ما نمودی نداشته است نمودار سازد و صدای زن روشن فکر را که در فرهنگ ما شنیده نمی‌شد به گوش‌ها برساند.
۳. سپهری آفریده شده بود تا زیبایی‌ها را (گیرم در عصر زشتی‌ها) دوباره به ما نشان دهد و به ما بگوید که می‌توان در عصر معراج پولاد هم عارفانه و انسانی زیست، هنوز می‌توان به سراغ لاله و شقایق رفت و زندگی کرد.
۴. مهدی اخوان ثالث آفریده شده بود تا راوی پیروزی‌ها و شکست‌های نسل امروز باشد و در مقابل مجد و عظمت ایران باستان حقارت شاهان و امیران امروز ایران را یادآور شود و فخامت زبان و فرهنگ کهن ایران را تا دوره ما ادامه دهد.

۵. احمد شاملو آفریده شده بود تا به ظلم و ستمی که در این گوشه از جهان است دشنام گوید، بی اعتنا به فریب یاسمن و شقایق و کوه و دریا بر مرگ شهیدان بموید. برای عشق و آزادی ترانه سر دهد و گاه از سر خشم حقارت ما و تاریخ ما را که نمی‌بینیم به ما یادآور گردد.

از این شاعران به لحاظ هر سه حیطهٔ زبانی و فکری ادبی و به اصطلاح اسلوب، سپهری و فروغ به هم شبیه‌اند، چنان که اخوان و نیما به هم نزدیکند. اما شاملو یگانه است و به هیچکس جز خود نمی‌ماند.

به ملک آینه گردیدم و قلمرو آب به غیر خویش ندیدم کسی قرینهٔ خویش اگر ۵۰ سال پیش کسی ادعا می‌کرد که پدیدآورندهٔ کتاب هوای تازه و آن چند کتاب قبلی با آن عبارات نثری در آینده تبدیل به یکی از بزرگترین شاعران ایران خواهد شد بی‌شک سُخرهٔ ادب‌دوستان می‌شد، اما شاملو یک استثناء شگرف بود. آشنایی با ادبیات غرب، آشنایی با ادبیات فارسی، استقامت در روشنفکری، یکسانی حال او پیش و پس از انقلاب، نمی‌دانم دیگر چه بگویم زیبایی، خوش صدایی، فقر، پشتکار، زحمت توانفرسا و ده‌ها عامل دیگر همه دست به دست هم داد و این استثناء نادر را در ادبیات فارسی تبدیل به قاعده کرد! و این پدیدهٔ نادر نباید باعث فریب نثرنویسان شاعرنا شود:

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار کوزهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست!

یکی از مفاهیم جدید نقد ادبی که ویسمات و بردسلی ۶۰ سال پیش مطرح کرده‌اند، بحث همسویی و هم‌فکری یا مغلطهٔ تأثیر (Affective Fallacy)^۱ است، به این معنی که منتقد باید بکوشد حتی المقدور تحت تأثیر محتوای شعر - که ممکن است با آن موافق یا مخالف باشد - در مورد ارزش ادبی شعر قضاوت نکند. مثلاً امروزه ما مدح و مداحی را نمی‌پسندیم ولذا نسبت به شاعران بزرگ مداح کهن بی‌اعتنائیم. در کتاب

۱. مغلطهٔ تأثیر، اشتباه در ارزیابی اثر ادبی بر اثر تأثیرات احساسی و عاطفی آن است و آن نتیجهٔ خلط کردن بین شعر و مطلبی است که بیان می‌کند. این اصطلاح در ارتباط با اصطلاح Intentional Fallacy یعنی مغلطهٔ قصد است: اثری را برحسب قصد نویسنده و با توجه به آراء و عقاید و زندگی‌ش بررسی کنیم.

فارسی عمومی که این سال‌ها برای دانشگاه‌ها نوشته بودند، بدترین شعرها را از شاعران بزرگی چون سعدی و خاقانی برگزیده بودند، چون مثلاً محتوای عقیدتی داشت حال آن که همه می‌دانند غزل‌های عاشقانه سعدی معروف است.

این سی‌چهل سالی که من به صورت مستمر در جریانات ادبی کشور حضور داشته‌ام، مغالطه تأثیر را به رأی‌العین در میان روشنفکران می‌دیدم و لذا هیچ وقت نخواستیم عضو کانون نویسندگان باشیم. گروهی تحت تأثیر آل‌احمد معتقد به نبرد با غرب‌زدگی و مخالفت تام و تمام با هر چیز غربی - هرچند منطقی و درست - بودند و به شعارهای پوچ دل خوش کرده بودند. اکثریت روشنفکران گرایش‌های چپ داشتند و هر مهملی را که در این راستا بود شاهکار می‌شمردند. به هر حال جوّ روشنفکری ایران به شدت سیاست‌زده بود، لذا شاعر بزرگی چون سپهری مورد حمله و تغافل قرار گرفت و برخی از اشعار متوسط اخوان از آنجا که به شاه حمله کرده بود شاهکار بی‌نظیر شمرده شد. امروزه با گذشت زمان و فاصله گرفتن از آن جریانات، کم‌کم به سوی تعادل در حرکتیم شعرهای سپهری جایگاه خود را یافته‌اند و از آن هیاهوی بسیار در گرد شاعران و نویسندگان - البته بزرگی چون ساعدی و اخوان - تا حدودی کاسته شده است و هرچه زمان بگذرد قضاوت‌ها دقیق‌تر و درست‌تر خواهد شد. چه خوش گفته است پروین در مورد دیوان خود:

من این صحیفه به دست زمانه می‌سپرم زمانه زرگر و نقّاد هوشیاری بود

جالب این است که من خود در میان ایرانیان مقیم خارج دیده‌ام که باز به همان شیوه نادرست - منتها این دفعه وارونه - از آل‌احمد بد می‌گویند و شعر و شاعران سیاسی (حتی شاعر بزرگی چون اخوان) را به سخره می‌گیرند و ایشان را مردمی ساده لوح می‌دانند که فاقد دید بازی بودند. همه این قضاوت‌ها از همان مقوله مغالطه تأثیر است، نقدی است بر مبنای محتوای اثر و به لحاظ نقد ادبی قابل اعتنا نیست. نه تنها مردم عادی بلکه بزرگان ما نیز در این دام تأثیر و احساس درافتاده‌اند، چنان که مثلاً شاملو بعد از انقلاب شعری را که در رثای آل‌احمد گفته بود از روح او پس گرفت و انکار کرد. شاملو و اخوان مکرراً سپهری را انکار کرده‌اند و قضاوت ایشان بر مبنای محتوا بوده است.

البته من در این زمینه عیب و گناهی نمی‌بینم و معتقدم که به هر حال انسان در

قضاوت خود تحت تأثیر محتوای شعر هم هست و به هر حال نمی‌توان محتوای را نادیده گرفت ولی مسأله این است که محتوای شعر همه شعر نیست. اصولاً این گونه بحث‌های نقد ادبی آرمانی است و گرنه کدام منتقد است که با محتوای شعری همسویی نداشته باشد اما در باب عُلُو آن از بُن دندان داد سخن دهد؟! باری گویا باید در مغلطه تأثیر چنین گفت که شعر بی‌ارزشی را به لحاظ پسندیدن (تحت تأثیر قرار گرفتن) محتوای آن بزرگ شمرند یا شعر ارزشمندی را به لحاظ نپسندیدن محتوای آن کوچک شمرند.

مسأله دیگر که من به قیاس مغلطه تأثیر به آن نام مغلطه سلیقه می‌دهم و گمان می‌کنم که از آن هم گریزی نیست این است که به هر حال هر خواننده‌یی سلیقه‌یی دارد، گروهی این گروهی آن پسندند و لذا می‌بینم که شاعرانی با ذهنیت‌ها و زبان‌های کاملاً متضاد طرفداران بسیار دارند. من خود بشخصه سبک مشیری و مصدق را نمی‌پسندم اما آیا طرفداران این دو شاعر مگر کم است؟ یا سلیقه من در زبان شعری جملات نثرگونه موزون را نمی‌پسندد یعنی جملاتی که کاملاً منطق نثری دارند اما وزن و قافیه‌یی هم به آن داده شده است و لذا در بحث از اشعار اخوان گاهی اشاراتی کرده‌ام و یا به قول خود عیب گرفته‌ام. در عوض مثلاً زبان شعری فروغ و سپهری را می‌پسندم که تصویری است و صور خیال دارد اما اخوان درست به همین زبان عیب گرفته است و حتی گفته است زبان صور خیالی! مقصود من از این بحث‌ها این است که شاعران بزرگ - مثل همین پنج شاعر - شاعرانی هستند که هم به لحاظ کمیت و هم کیفیت آن قدر شعر خوب دارند که با مغلطه تأثیر و مغلطه سلیقه دیگر آسیب‌پذیر نیستند و در مجموع نمی‌توان با اعمال سلیقه یا نقد محتوایی آن‌ها را به کنار نهاد. مثل کتاب معتبری هستند که با یکی دو نقد این و آن از ارزش آن‌ها کاسته نمی‌شود هر چند آن نقدها پُر بیراه نباشند. مگر کم هستند کسانی که به عقاید متضاد و گاه غیر قابل قبول سعدی در امر تعلیم و تربیت ایراد گرفته‌اند ولی همچنان دیوان او را با لذت می‌خوانند و حفظ می‌کنند؟ می‌گویند یکی از روحانیان قدیم که عاشق مثنوی بود، آن را با انبر ورق می‌زد تا دست او نجس نشود و در جواب این که پس چه گونه آیات او را از حفظید و مدام اینجا و آنجا می‌خوانید؟ می‌گفت نقل کفر، کفر نیست!

اتفاقاً بهترین مثال برای آن که این اظهار سلیقه‌ها و بد و خوب کردن‌ها امری طبیعی است اظهار نظر شاعران همین مجموعه در باب یکدیگر است که در موارد متعددی بر یکدیگر عیب نهاده‌اند و کار دیگری را نپسندیده‌اند. اگر کسی این اظهار نظرها و انتقادهای را جمع کند کتابی خواندنی خواهد شد. اینان هر یک سلیقه و بینش و سبکی داشته‌اند که خود به خود به اینجا منجر می‌شود که در اسلوب دیگری نقایصی احساس کند. نیما و اخوان به لحاظ اسلوب داستان‌پردازی (تمثیل) از شاعرانی بودند که باید روی شعر خود کار می‌کردند و نیما در نامه‌یی خطاب به شاملو گفته است که نخست مضمون شعر خود را به صورت نثر می‌نویسید. اخوان در مورد برخی از شعرهای خود گفته است که بر روی آن‌ها کار زبانی کرده‌ام. شاملو تصریح کرده است که شعر می‌آید و من فقط آن را می‌نویسم. فروغ و سپهری هم پیدا است که ارتجالی می‌گفتند و اگر کاری بر روی شعر انجام می‌دادند (از سپهری نمونه‌هایی در دست است) بعد از تمام شدن شعر بوده است. شاملو به زبان شعر نیما و فروغ ایراد گرفته است. اخوان حتی زبان سپهری را هم (فکر که جای خود دارد!) نمی‌پسندند. من بسیاری را چون خود دیده‌ام که برخی از سطور اخوان را جملات ساده و معمولی موزون می‌دانند اما چنان که گفتم شاعر بزرگ در مجموع بزرگ است، آن قدر شعر خوب دارد که با ده بیست سی مورد نقد و نظر - حتی اگر درست باشد - گردی به دامن عظمت او نمی‌نشیند.

من خود در زمان جوانی انتقادهایی به این و آن داشته‌ام که در این دفتر حتی المقدور آن‌ها را حذف یا کمرنگ کرده‌ام، حقیقت این است که وقتی کار یک شاعر تمام می‌شود و بعد از فاصله به مجموعه آثار او نگاه می‌کنی در او عظمتی می‌بینی که معمولاً در زمان حیات او نمی‌دیدی، به قول شاعر:

چو صاحب‌سخن زنده باشد، سخن	به نزد همه رایگانی بود
یکی را بود طعنه بر لفظ او	یکی را سخن در معانی بسود
چو صاحب‌سخن مُرد، آن‌گه سخن	به از گسوه و زرقانی بود
خوشا حالت خوب مرد سخن	که مرگش به از زندگانی بود ^۱

۱. شعری است که در تذکره‌الآلایاب عوفی آمده است و اخوان آن را در مقاله‌یی در ستایش نیما آورده است.

بسیاری از مطالبی که در نقد ادبی مطرح می‌شود جنبه فلسفی و آرمانی و نظری دارد و به یک اعتبار در جای خود درست است اما ممکن است به اعتبارات دیگر محل تأمل باشد. مثلاً این که علت فاعلی در شعر جذبه و الهام یا ضمیر ناخودآگاه است و به قول شاعر:

تو پندار که من شعر به خود می‌گویم - تا که بیدارم و هشیار یکی دم نزنم
البته به اعتباری درست است اما در عالم عمل به هر حال شاعر وقتی به خود می‌آید و زمام امور از اندیشه و وزن و قافیه و چه و چه را در دست می‌گیرد. همین طور است بحث معنی که اخیراً در ایران هم مد شده است که می‌گویند شعر را نباید و نمی‌توان معنی کرد، آینه‌بی است که هر که باید نقش خود را در آن ببیند. این بحث‌ها فلسفی و آرمانی است و گر نه کدام سخن است که هر چند «بی معنی» باشد معنی نداشته باشد؟ و به هر حال خواننده چیزی در نیابد. آن بحث‌های هرمنوتیکی هم از همین مقوله است. به هر حال متن دو سه، چهار، پنج ... معنی بیشتر ندارد و نمی‌توان بی نهایت معنی در متن گذاشت. باری هر کس می‌تواند با شعر «حالی» کند اما درک و معنی آن حدود و هاله مشخصی دارد. اما داستان «معنی» این است که کلیش بروکس از نحله منتقدان نو در کتاب ظرف خوش ساخت The Well Wrought urn که حدود شصت سال پیش نوشته بود اصطلاح کفر ترجمه یا کفر نقل به معنی (Heresy of Paraphrase) را مطرح کرد و گفت اگر شعری را معنی کنیم یعنی به نثر ترجمه کنیم، این معنا و تفسیر (Paraphrase) دیگر آن شعر سابق نیست، چیز دیگری است و لذا شعر را نمی‌توان مطلقاً ترجمه کرد (معنی کردن هم نوعی ترجمه است). باری در نقد نو چندان به سراغ معنی کردن شعر نرفته‌اند^۱ (و اساساً در مکتب نقد نو به مسائلی چون معنی، زندگی نویسنده و مسائل سیاسی و اجتماعی و این گونه امور التفاتی نداشتند و مانند فرمالیست‌ها توجه آن‌ها متمرکز بر زبان بوده است) به این دلیل ساده که وقتی شعری را به نثر برمی‌گردانیم یا

و مصادیق بسیار دارد از شهریار و رهی و حمیدی و ...

۱. Heresy در اصل لغت مذهبی است، عقیده مخالف با عقیده رایج را گویند. در نقد ادبی نقطه نظرهایی است که با عقاید رایج و مرسوم در تضاد باشد. چون معنی کردن شعر متفق علیه ادبا بود بروکس این لغت را به کار برده است لذا می‌توان معنی ستیزی / ترجمه ستیزی ترجمه کرد؛ خلاصه مخالفت با معنی کردن است.

چیزی اضافه می‌کنیم یا کم می‌کنیم و به هر حال دو چیز به دست می‌آید. به قول آلن تیت شعر فقط چیزی نیست که می‌گوید تا آن گفته را بازگویی کنیم. بدیهی است که این سخن درستی است، شعر فقط معنی نیست وزن و قافیه و زبان و صناعت و فوت و فن و ده‌ها چیز دیگر هم هست. این سخن را برخی چنین فهمیده‌اند که حال که چنین است اصلاً نباید به سراغ معنی کردن برویم که سخن بی‌ربطی است. سخن بروکس درست است اما به این معنی نیست که شعر در ذهن خواننده معنی نمی‌شود. معنی شدن فطری جمله است، همین که عبارت را می‌خوانیم خود به خود با معنی آن درگیر می‌شویم. کیست که بتواند جمله‌یی را بخواند و خود را از انتقال معنی آن به ذهن برکنار دارد؟

لذا خطاب به کسانی که اینجا و آنجا به من نیش و کنایه‌هایی زده‌اند که شعر سپهری و فروغ را چرا معنی کرده‌ام باید بگویم: حفظت شیئاً و غابت عنک الاشیاء! من خطر کرده‌ام و به جای این که به نوشتن انشا و به قول آقایان تحلیل و تفسیر بپردازم وارد جزئیات شده‌ام و خواسته‌ام معنی را روشن کنم که تأیید یا انکار آن باز کمک به درک بهتر شعر است و نهایتاً به نفع ادبیات تمام می‌شود. شعر دشوار «از این گونه مردن» را خواسته‌ام به دقت دریابم و یافته خود را با دیگران به جهت دقیق‌تر شدن در میان نهم و از این بابت چیزی هم بدهکار شده‌ام.

اما من نه تنها موافق معنی کردن هستم بلکه آن را امری واجب می‌دانم. در اینجا اشاره‌یی می‌کنم و کسانی که با علم بلاغت (بیان و معانی) آشنا هستند مطلب را درمی‌یابند (و به قول سراج الدین علی خان آرزو: نمی‌فهمد این سخن را مگر کسی که بلاغت فهم باشد!). در امور ادبی ما با روابط دوگانه حاضر و غایب مواجهیم. مثلاً در استعاره مشبّه به گفته می‌شود و ذهن متوجه مشبّه می‌شود و درک و لذت در گرو رفت و آمد ذهن بین این دو سو است و گرنه معنی استعاره را از کسی می‌شنویم و آن را چون لغتی که معنایی دارد لحاظ می‌کنیم. شعر نهایتاً ساختاری استعاری در معنای وسیع آن است یعنی ما با ظاهری سر و کار داریم (هم به لحاظ واژه و هم جمله و هم کلام و هم کل شعر) که باید بین آن و معنی آن ارتباط ایجاد کنیم. به اصطلاح معنی حکم مشبّه را دارد و گفته شاعر حکم مشبّه به را (در معنای وسیع کلمه نه اصطلاحی) و اگر معنی را به صورت دقیق در نظر نداشته باشیم از معادل هنری آن یعنی شعر (چه لفظ، چه جمله و چه کلام)

لذت نمی‌بریم و دچار اعجاب نمی‌شویم. «می‌خواهم خواب اقایاها را بمیرم» وقتی لذت‌بخش است که بدانید به جای چه مطلبی چنین بیان (معادل) هنری آورده است؟ به جز آن نرگس مستانه که چشمش مرصاد زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست تا نفهمید که چه مطلب ساده‌یی را تبدیل به چنین بیان درخشانی کرده است از چه می‌خواهید لذت ببرید؟ ذهن بحث بسیط؟!!

با اصطلاحات علم نشانه‌شناسی (Semiotics) زبان عادی به عنوان یک نظام اولیه First Order است اما ما در شعر با یک نظام ثانویه Second Order مواجهیم و باید بین این دو ارتباط ایجاد شود. به قول رولان بارت متن ادبی یک دستگاه نشانه‌شناختی مبتنی بر نظام ثانویه است، یعنی متن ادبی دستگاه نشانه‌شناختی نظام اولیه را به کار می‌گیرد تا یک ساخت نشانه‌شناختی در سطوح عالی‌تر و پیچیده‌تری بوجود بیاورد. بدین ترتیب ما وقتی شعر را معنی می‌کنیم برخلاف عمل شاعر نظام‌های ثانویه را به نظام اولیه برمی‌گردانیم و در این صورت است که از کار شاعر دچار اعجاب و شگفتی می‌شویم، چگونه به جای اینکه بگویید محبت تو دوباره روحم را زنده کرد گفته است:

که در این قفس جانوری است از نوازش دستانت

برانگیخته

مسئله سبک دقیقاً در همین جاست به جای نظام اولیه زبان «فلانی مرد» از نظام‌های ثانویه‌یی استفاده شده است که هرچند به لحاظ دلالت بر نظام اولیه یک وضع را دارند اما به لحاظ انتقال عواطف و احساسات و تأثیر با هم فرق می‌کنند: بر مرکب چوبین نشست، خانه پرداخت ...

در همین ایجاد ارتباط بین دو نظام اولیه و ثانویه است که درمی‌یابیم چگونه شاعران توانسته‌اند بحر را در کوزه بریزند یا گاهی را کوه کنند و همین مسائل بوده است که به شعر «صناعت» می‌گفتند. و یک بخش عمده در نقد ادبی یعنی در قضاوت ما هم بر همین نکته متمرکز است که آیا شاعر تا چه حد در اعتلای این نظام اولیه به نظام ثانویه موفق بوده است و اساساً توانسته است آن چه را که اراده کرده موفق و هنری بگوید یا مثلاً معنایی قابل توجه و مهم را هدر داده و خراب کرده است یا اصلاً نتوانسته از نظام اولیه زبان خارج شود و به نظمی ساده (و حتی گاهی آن هم نه) اکتفا ورزیده است و

چگونه آن شاعر دیگر همین معنی را به جامهٔ بیانی چنان هنری و فاخر درآورده است و ده‌ها نکتهٔ دیگر و از جمله آشنایی با افق‌های ذهنی شاعر ... و به نظر من این معنی آن چنان بدیهی است که همان‌طور که از شنیدن آن از زبان بزرگان فن لذت می‌برم از شنیدن آن از زبان مقلدان طوطی‌کردار برآشفته می‌شوم!

مسلماً انتظار خوانندگان از من که به هر حال عمری را در حول و حوش ادبیات معاصر گذرانده‌ام و گاهی خود به نحوی در آن سهمگی داشته‌ام بیش از این بوده است که توانسته‌ام. حقیقت این است که اگر این مجموعه را همان وقت‌ها - حدود بیست سال پیش - منتشر می‌کردم بی‌شک بهر از این می‌شد، جوان بودم و نیرو و حال و حوصلهٔ بیشتری داشتم و احتمالاً می‌توانستم بهتر حق مطلب را ادا کنم. اما اینک که به هر حال سن و سالی از من گذشته و دیگر آن رمق سابق را ندارم و از هر سو سنگ فتنه بر زندگیم می‌بارد، بیش از این نتوانسته‌ام.

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی ماند و عطر نسترنی باری همان مجموعه را با اضافاتی پاک‌نویس کردم و به چند کتاب جدید نیز که در دست‌رسم بود رجوع کردم. مثل همیشه از خوانندگان قدیم و ندیم و یاران جدید شفیق تمنا دارم که نکاتی را که لازم می‌بینند به اطلاع من برسانند تا اگر توفیقی دست داد بتوانم از آن‌ها در جهت بهبود کتاب در آینده استفاده کنم.

سیروس شمیسا

شهریور ۱۳۸۲